دوخت تزئینی روی زیپ

تحلیلی بر همنشینی ژانر آموزشی و داستانی در روایت «ضمیر دوم شخص مفرد» اثر غزاله سبوکی

اولین مواجهه با روایت «ضمیر دوم شخص مفرد»، مواجهه‌ای ژانری است. ما با نمونه‌ای از الگوی خیاطی دوخت شلوار مردانه روبروییم که روی آن دستخط عجولانه و نامنظم دختر جوان، حسود و خیالبافی را می‌بینیم که نکاتی از کلاس و اطلاعاتی پراکنده، به همراه دل نوشته‌های عاشقانه‌ای از گفتگوی درونی با پسر موردعلاقه‌اش را روی آن یادداشت کرده است. این نکته اهمیت دارد که در اینجا، الگوی خیاطی با قرار گرفتن در نقش کاغذ سفیدی که روی آن داستانی نوشته می‌شود، کیفیات ویژه‌ای را به اثر بخشیده و کاغذ سفید همواره پنهان، منفی و نادیده گرفته‌شده را با صفحه‌ای مثبت، پر و دلالت‌گر جایگزین می‌کند. این دلالت‌گری را در سطوح متعددی از روایت می‌توان پی گرفت و هدف این نوشتار، بررسی یکی از این سطوح دلالت‌گری است، یعنی ترکیب ژانری آن (ژانر آموزشی در رمزگان نوشتاری) با ژانر داستان کوتاه.

هر دو ژانر (آموزشی و داستانی) در رمزگان گسترده‌تری قرار می‌گیرند که نام آن را می‌توان رمزگان نوشتار دانست. رمزگان نوشتار، تنها با حروف الفبا یا نشانه‌های نمادین سروکار ندارد، بلکه در آن به فراوانی از نشانه‌های نمایه‌ای و شمایلی، همچون تصویرها، رنگ‌ها، نمودارها و جدول‌ها استفاده می‌شود. پس منظور از نوشتار، هر آن چیزی است که با عمل نوشتن سروکار دارد، حال می‌تواند بر روی کاغذ باشد، یا صفحات دیجیتال، یا کتیبه‌های سنگی یا دیوار یا پشت پاکت یک جعبه شیرینی. با این حال بایستی رمزگان نوشتار را از رمزگان مرتبط با نقاشی و کشیدن جدا کرد؛ اگر چه مرز باریک و قراردادی و سست آن را از همین الان هم می‌شود حس کرد و از آنجا که این به تنهایی نیازمند بررسی مفصل‌تری است که مجال دیگری را می‌طلبد، عجالتاً خود را به درک شهودی و قراردادی‌مان از آنچه نوشتار خوانده می‌شود محدود کرده و آن را به عنوان یک مفهوم قابل تکیه برای شروع بررسی‌مان به طور پیش‌فرض می‌پذیریم.

بدون شک، نوشتار خود را در ژانرهای متعددی نشان می‌دهد: ژانر آموزشی، که کتاب‌های درسی نمونه‌های خوبی از آنها هستند، ژانر داستانی، که شامل کتاب‌های داستانی می‌شود، ژانر خبری و روزنامه‌ای، ژانر مجلات سرگرمی، علمی، تخصصی، پژوهشی، فرم‌های اطلاعاتی، نامه‌نگاری اداری و غیراداری، چَت کردن و الی‌آخر. چگونه این ژانرها از یکدیگر در ذهن ما مجزا می‌شوند، به گونه‌ای که هیچگاه خبری را با یک مقاله علمی–پژوهشی اشتباه نمی‌گیریم و چَت کردن با دوستان‌مان را

www.alinowrouzi.com

با فرم‌های نظرسنجی کیفیت خدمات؟ در پاسخی ساده و سرراست، شاید مهمترین وجه تمیزدهنده که این چنین ارتباط ما را با انواع ژانرهای نوشتاری ممکن می‌کند و نظم می‌بخشد قراردادهای بافتی است. رسانه‌ها، بخش عظیمی از وظیفه ایجاد قراردادهای بافتی را برعهده دارند. به بیان ساده‌تر، ما با دیدن فرم‌های اطلاعاتی در یک بانک، هنگامی که در قفسه‌ای با عنوان «افتتاح حساب» گنجانده شده است به قراردادهایی در مورد نحوه استفاده از آن نوشتار پی می‌بریم؛ مثلاً بایستی اطلاعاتی را وارد آن کرد، نیاز است به طور رسمی و بدون شکسته نویسی و با دستخطی شسته و رفته و بدون خطخوردگی موارد خواسته شده را تکمیل کرد و آن را پس‌داد، نباید اطلاعات بیشتری نسبت به آنچه خواسته‌شده در آن نوشت و ... . اگر همین فرم را در حالی که رمانی را می‌خوانیم، چاپ شده در آن ببینیم، آیا با آن همان برخورد را می‌کنیم؟ مگر آن که دیوانه باشیم یا شیطنت‌مان گل کرده باشد؛ وگرنه رسانه‌ای به نام رمان قراردادهای ژانری آن نوشتار را در هم می‌شکند و به ما برخوردی را تحمیل می‌کند که درخور این رسانه باشد؛ یعنی به دنبال برقراری ارتباط بین این نوشتار و سایر بخش های رمان می‌گردیم و آن را وارد جهان داستانی‌مان می‌کنیم.

پس این رسانه است که در نقش یک راهنما یا تحریف‌گر، بهرحال قراردادهای ژانری خودش را بر خوانش ما از نوشتار و برخورد ما با آن تعیین و تحمیل می‌کند. با این مقدمه، که خود به نتیجه‌گیری معیوبی هم می‌ماند، بررسی حضور توأمان ژانر آموزشی و ژانر داستان کوتاه در روایت «ضمیر دوم شخص مفرد» را بررسی می‌کنیم؛ اما در آغاز به هر کدام با توجه به رسانه خودشان می‌پردازیم.

ابتدا، از ژانر داستان کوتاه می‌توان شروع کرد. چه قراردادهای ژانری بر آن مسلط است؟ شاید برای پاسخ به این سؤال، بهتر باشد دو سؤال دیگر را مطرح کنیم و به آنها پاسخ دهیم: 1) برخورد با نوشتاری در این ژانر چه پیش‌فرض‌هایی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند، 2) مخاطب در نسبت با اثر با چه پیش‌فرض‌هایی به کنش دست می‌زند؟ سؤال اول به این می‌پردازد که مخاطب در حالت پذیرا، دریافت‌کننده و منفعل چه پیش‌فرض‌هایی از ویژگی‌های یک داستان کوتاه دارد، و سؤال دوم این است که مخاطب در حالت پاسخ‌دهنده و فعال با اثر چه برخوردی می‌کند. در واقع، بررسی خود را به نظرگاه مخاطب محدود کرده‌ایم.

www.alinowrouzi.com

برای پاسخ به پرسش اول، می‌توان این موارد را برشمرد: 1) داستان یعنی چیزی از جهانی ساخته‌شده و خیالی (با این پیش‌فرض که مخاطب تفاوت بین زندگینامه، خاطره و داستان را می‌داند)، 2) قوانین این جهان خیالی در درون خودش تعریف می‌شود و الزاماً مطابقت با جهان خارج ندارد، 3) از ابتدا مشخص نیست که با چه محتوایی روبرو خواهیم بود، یعنی تعلیق از همان آغاز (در واقع پیش از آن) جاری است، 4) بایستی داستان را رمزگشایی کرد (که از این پیش‌فرض ناشی می‌شود که داستان‌ها رُک‌گو نیستند، تمثیلی یا پنهان‌گرند. داستان‌ها بیان غیرمستقیمی از آنچه می‌خواهند بگویند دارند)

پاسخ به پرسش دوم: 1) از اطلاعات حاصل شده از داستان نمی‌توان به‌عنوان نتیجه‌گیری علمی استفاده کرد (وجود پیش‌فرضی که داستان را از علم جدا می‌کند)، 2) بایستی داستان را فهمید، شکاف‌هایش را پر کرد و از آن یک کلیت ساخت، 3) بایستی فهمید چرا نویسنده چنین داستانی را ساخته است، انگیزه و نیتش را کشف کرد، طوری که بتوان آن را در عباراتی غیرداستانی بیان نمود (مثل: این داستان می‌خواست بگوید انسان‌ها اسیر تمناهای خود هستند).

همین دو سؤال را بایستی در مورد ژانر الگوی آموزش خیاطی یا اساساً ژانر آموزشی از خود پرسید: 1) برخورد با نوشتاری در این ژانر چه پیش‌فرض‌هایی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند، 2) مخاطب در نسبت با اثر با چه پیش‌فرض‌هایی به کنش دست می‌زند؟

پاسخ به پرسش اول: 1) قرار است با داده‌هایی از جهان واقعی یا در رابطه با زندگی در جهان (که شامل جهان روان‌شناختی‌مان یا در کل جهان درونی‌مان نیز می‌شود) روبرو شویم (در مورد الگوی خیاطی: قرار است با اطلاعاتی در مورد نحوه دوخت و ساخت یک شلوار روبرو شویم)، 2) قوانین و شرایط این آموزش‌ها، مبتنی بر ویژگی‌های جهان خارج (یعنی درک ما از زمان، مکان، روابط علت و معلولی و داده‌های تاریخی و اجتماعی موجود در جهان) است (در مورد الگوی خیاطی: برش، نحوه اندازه گیری، شکل شلوار و ... در جهان خارج تعاریف مشخصی دارند)، 3) تعلیق وجود ندارد و آنچه که قرار است در مورد آن آموزش ببینیم، صریح، واضح و شفاف است، 4) دستورالعمل آموزشی، استعاری، کنایی، دارای ایهام و ... نیست، در نتیجه نیازی به رمزگشایی از این نوع ندارد. در واقع، رمزگشایی صرفاً در سطح قراردادهای رایج رمزگان نوشتار به‌کار گرفته می‌شود و نه بیشتر.

www.alinowrouzi.com

پاسخ به پرسش دوم: 1) براساس داده‌های دریافت شده، می توان دست به تصمیم‌گیری، نتیجه‌گیری یا عمل زد (در مورد الگوی خیاطی: بر اساس دستورالعمل الگو، می‌توان شلواری دوخت)، 2) براساس قوانین جهان خارج، به شکل نعل به نعل نسبت به متن آموزشی بایستی دست به عمل زد (در مورد الگوی خیاطی: معنای برش، سانتی‌متر، شکل شلوار و ... همانی است که در جهان خارج به آنها اشاره می‌کنیم. پس به همان شکل از دستورالعمل پیروی خواهیم کرد)، 3) متن آموزشی دارای شکاف و ابهام نیست، پس نیازی به پر کردن شکاف‌ها نیست، تنها بایستی از دستورالعمل به شکل عینی تبعیت کرد، 4) انگیزه نویسنده از نگارش متن آموزشی روشن و واضح است و نیازی به کشف یا درک ندارد.

جدول 1. مقایسه قراردادهای ژانری متن داستانی و آموزشی در رمزگان نوشتار

پرسش‌ها	ژانر داستان	ژانر آموزشی
برخورد با نوشتاری در این ژانر چه پیش‌فرض‌هایی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند؟	*داستان یعنی چیزی از جهانی ساخته‌شده و خیالی. *قوانین این جهان خیالی در درون خودش تعریف می‌شود و الزاماً مطابقت با جهان خارج ندارد. *تعلیق از همان آغاز جاری است. *بایستی داستان را رمزگشایی کرد.	*قرار است با داده‌هایی از جهان واقعی یا در رابطه با زندگی در جهان یا درونیات خودمان روبرو شویم. *قوانین و شرایط این آموزش‌ها، مبتنی بر ویژگی‌های جهان خارج است. *تعلیق وجود ندارد و آنچه که قرار است در مورد آن آموزش ببینیم، صریح، واضح و شفاف است. *دستورالعمل آموزشی، استعاری، کنایی، دارای ایهام و ... نیست و نیازی به رمزگشایی ندارد.
مخاطب با اثر با چه پیش‌فرض‌هایی به کنش دست می‌زند؟	*از اطلاعات حاصل شده از داستان نمی‌توان به عنوان نتیجه‌گیری علمی استفاده کرد. *بایستی داستان را فهمید، شکاف‌هایش را پر کرد و از آن یک کلیت ساخت. *بایستی فهمید چرا نویسنده چنین داستانی را ساخته است، انگیزه و نیتش را کشف کرد، طوری که بتوان آن را در عباراتی غیرداستانی بیان نمود.	*براساس داده‌های دریافت شده، می‌توان دست به تصمیم‌گیری، نتیجه‌گیری یا عمل زد. *براساس قوانین جهان خارج، به شکل نعل به نعل نسبت به متن آموزشی بایستی دست به عمل زد. *متن آموزشی دارای شکاف و ابهام نیست، پس نیازی به پر کردن شکاف‌ها نیست. *انگیزه نویسنده از نگارش متن آموزشی روشن و واضح است و نیازی به کشف یا درک ندارد.

www.ajnowrouzi.com

از این منظر، آنچه در این دو ژانر به شکل قراردادی با آن روبروییم، کمابیش در تضاد با یکدیگر (حداقل از نظر وجوهی که به آن در بالا پرداخته شد) قرار می‌گیرند. هنگامی که با یک متن در ژانر آموزشی روبرو هستیم شیوه برخورد ما با آن تفاوت‌های قابل‌توجهی با برخورد ما با متنی در ژانر داستانی دارد. حال، وقت آن رسیده که همنشینی این دو ژانر را در اثری واحد بررسی کنیم.

اینجاست که مجدداً مسأله رسانه اهمیت پیدا می‌کند. رسانه‌ای که ژانر داستانی را در قالب نوشتار ارائه می‌دهد رسانه‌ای همچون کتاب داستان (رمان یا مجموعه داستان) یا مجلات داستانی یا ستون‌های داستان در روزنامه‌ها یا وبلاگ‌ها و صفحات اینترنتی مرتبط با داستان است و رسانه‌ای که ژانر آموزشی را در قالب نوشتار ارائه می‌کند کتاب‌های آموزشی، بروشورها، مجلات علمی، تخصصی، پژوهشی یا عمومی و همچنین برخی ستون‌های روزنامه‌ها یا وبلاگ‌ها و صفحات اینترنتی مرتبط با آنهاست. در واقع، رسانه‌ها در هر دو تا حد قابل‌توجهی مشترک هستند، به جز در این برچسب مهم که داستانی یا آموزشی هستند.

هنگامی که همنشینی دو ژانر داستانی و آموزشی رخ می‌دهد، رسانه ارائه‌دهنده آن اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. اگر رسانه در کل، ژانر داستانی را تأیید کند برخورد ما با بخش‌هایی که ژانر آموزشی را شامل می‌شود سراسر متفاوت با زمانی است که رسانه در ژانر آموزشی است. در داستان «ضمیر دوم شخص مفرد»، رسانه شامل مجموعه داستانی است به نام «خبری از لکه‌های نور نیست». همین، منجر به غلبه ژانر داستانی بر آموزشی می‌شود، به طوری که برخورد ما با محتوای آموزشی، داستانی خواهدبود، بدین معنا که نشانه‌هایی از جهان خیالی ساخته شده به ما می‌دهد. همین‌طور هنگامی که داستانی در دل رسانه آموزشی قرار می‌گیرد (برای مثال هنگامی که در درس ادبیات فارسی با داستانی روبرو می‌شویم)، آن داستان در قالبی آموزشی ریخته شده و بیش از ساخت جهانی داستانی، در خدمت آموزش نکاتی ویژه در مورد ادبیات داستانی است.

با این حال، ساده‌گیرانه است که تأثیرات قراردادهای یک ژانر را هنگامی که در رسانه‌ای با ژانر متفاوت ارائه می‌شود کاملاً نادیده بگیریم. برای بحث دقیق‌تر در این مورد، ترجیح می‌دهم خود را به روایت «ضمیر دوم شخص مفرد» محدود کنم و آن را همچون مثالی، شاهد بگیرم. در اینجا، الگوی خیاطی دوخت شلوار مردانه، نقشی را بر عهده می‌گیرد که عادت داشتیم صفحات سفید استاندارد بازی‌اش کنند. در واقع، علاوه بر نقش الگوی خیاطی در شخصیت‌پردازی (شخصیت به خیاطی علاقه

www.alinowrouzi.com

دارد و برای آن به کلاس آموزشی می‌رود)، پیرنگ (پس به نظر می‌آید شخصیت تمایل دارد برای معشوقش شلواری بدوزد. آیا او انگیزه اصلی‌اش برای آمدن به کلاس بوده؟ آیا آن شلوار را برایش خواهد دوخت؟)، موقعیت (شخصیت در روزهای متفاوت در سر کلاس خیاطی‌اش نوشته‌های مختلف را روی کاغذ الگو نوشته است، یعنی به لحاظ زمانی و مکانی در موقعیتی ویژه قرار داشته است) و راوی (راوی در اصل در حال یادگیری خیاطی است، این نوشته ها از عدم تمرکز او می‌آید، از پریشانی حواسی که در افراد عاشق به خوبی دیده می‌شود. بهرحال کنش راوی غیرعامدانه و سرسری به نظر می‌آید و نه کسی که می‌خواسته داستانی را ارائه دهد)، نقش برجسته‌اش در نظام ابزار روایی بیش از همه به چشم می‌آید. الگوی خیاطی، خود بدل به صفحات یادداشت می‌شود و از این طریق مرز بین پس‌زمینه و پیش‌زمینه (یعنی این باور که کاغذ سفید پس زمینه‌ای خنثی برای داستان و چیزی جدای از داستان است) را دچار اغتشاش قابل توجهی می‌کند و به ما یادآوری می‌کند که این تقسیم‌بندی دوگانه حالتی تصنعی دارد و هر چیزی در یک داستان، داستان است، ولو صفحات سفیدش یا شماره صفحاتش. با این حال، نکته این است که می‌توانست جای الگوی خیاطی را صفحاتی از یک داستان دیگر بر عهده بگیرد؛ چیزی که لااقل مرزهای ژانری را این چنین بر هم نمی‌زد. با این حال، الگوی خیاطی، علاوه بر آشفته کردن مرز پس‌زمینه و پیش‌زمینه، مرز بین واقعیت و داستان را مخدوش می‌کند و این کار را به واسطه قراردادهای ژانری خود انجام می‌دهد. گویی داستان، تکه‌ای از جهان خارج را به عاریت می‌گیرد، تکه‌ای از جهان که آن را کاملاً در ژانر خودش بازمی‌شناسیم و با آن برخوردی مشخص داریم. آیا الگوی خیاطی به واسطه حضور در روایت داستانی، دیگر یک الگوی خیاطی نیست و نمی‌شود از روی آن شلواری مردانه را دوخت؟ آیا در نسبت با الگوی خیاطی دچار تعلیق می‌شویم و بی‌صبرانه منتظریم ببینیم در ادامه این الگوی خیاطی چه دستورالعمل‌هایی را خواهد داد یا یک الگوی خیاطی در مورد چگونه لباسی است؟ آیا در قصدمندی و انگیزش نویسنده‌اش دچار شک و شبهه‌ایم؟ نه، تا آنجا که در حال روبرو شدن با الگوی خیاطی، همچون ژانری آموزشی هستیم؛ آری، هنگامی که به یاد می‌آوریم که این یک داستان است. همین سؤالات در مورد دست نوشته‌های دختر صدق می‌کند. آیا به‌واسطه حضور الگوی خیاطی، دیگر با یک داستان و یک شخصیت داستانی روبرو نیستیم؟ آیا با دست‌نوشته‌ها همچون حقایقی در جهان خارج که بایستی ازشان پیروی کرد روبروییم؟ نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که در روایت حاضر، درهم‌آمیختگی ژانری در حد اعلای درجه است. بدین‌گونه نیست که در داستانی، تعدادی صفحات مرتبط با الگو آمده باشد و سپس داستان پی گرفته شود، بلکه الگوی خیاطی، خود بدل به داستان شده و داستان تنها در صفحات الگوی خیاطی جاری است. بستار

www.alinowrouzi.com

داستان و بستار الگوی خیاطی دقیقاً بر هم منطبق شده‌اند، گو این‌که استفاده از الگوی خیاطی بهانه‌ای برای داستان‌گویی نبوده بلکه خود داستان است و داستان، چیزی افزوده بر الگوی خیاطی نبوده بلکه خود الگوی خیاطی است.

این لغزش ژانرها بر روی هم، روایت را دچار تنشی بنیادین می‌کند و باورهای ما از قراردادهای ژانری را به پرسش می‌گیرد؛ همان‌طور که شخصیت در حال لغزش بین خیالپردازی‌ها و درونیاتش و جهان خارج از خودش یعنی کلاس خیاطی و نکات مرتبط با آن است. در این واقعی کردن داستان (چیزی که قراردادهای ژانری را آشفته می‌کند) دستخط پریشان و پرهیجان دختر، همچون امری واقعی، در برابر نوشته‌های تایپ شده و الگوهای رسم‌شده غیردستی و غیرانسانی الگوی خیاطی، یک تقابل مجدد می‌آفریند. دستخط که همچون نشانه‌ای نمایه‌ای از حضور یک انسان در جهان واقعی خبر می‌دهد، به شخصیت حضوری واقعی در جهان خارج از داستان می‌بخشد. در مقابل، الگوی خیاطی، همچون چیزی مصنوعی، یک محصول انسانی که بارها و بارها کپی شده (و با هوشمندی رد کپی‌ها در کیفیت پایین الگوی خیاطی مشخص است)، خود را همچون کیفیتی غیرواقعی در جهان باز می‌نمایاند و بیش از هرچیز، بازنمایی‌هایی از نوع شمایلی و نمادین را در بر دارد که بر غیاب تأکید بیشتری دارند تا بر حضور. بازیابی کیفیت بی همتای دستخط در مقابل تایپ در این روایت، به ما یادآوری می‌کند که دستخط همواره نمودی شخصی و شخصیت‌پردازانه دارد و همچون علتی بر وجود نگارنده‌اش، خود را بر ما عیان می‌کند. شخصیت داستانی، هنگامی که دستخطی دارد، وجود دارد؛ حال آن که شخصیت داستانی طبق قراردادهای ژانری داستان، وجود ندارد و ساخته‌ای خیالی است. در مقابل، الگوی خیاطی شق و رق، بدون خط‌خوردگی، منظم و دقیق بازنمایی چیزی مصنوعی است، حال آنکه طبق قراردادهای ژانری‌اش، الگوی خیاطی در حال آموزش چیزی دربارهٔ جهان خارج است. در اینجا با ترکیبی پیچیده بین ژانرها و قراردادهایشان روبروییم: الگوی خیاطی چیست؟ داستان چیست؟ و این روایت را چگونه باید خواند؟ یا شاید بهتر باشد این سؤال را از خود بپرسیم که برخورد ما با نوشتار از این پس چه تغییری خواهد یافت؟

شخصیت داستان، مخاطبی است که در معرض نوشتاری در ژانر آموزشی قرار گرفته است. نحوه برخورد شخصیت با ژانر آموزشی، که برخوردی یکسره احساسی و شخصی است، قراردادهای خشک و مکانیکی مواجهه با ژانر آموزشی را بر هم زده است. دستخط پر تپش و شوریده‌ای که در بالای صفحه پایانی الگوی خیاطی نوشته «دوخت تزئینی روی زیپ نمره داره»، چیزی سراسر آموزشی را بدل به پرشورترین و برملاکننده‌ترین جمله ممکن می‌کند و تمام دلالت‌های پرمعنای زیپ، شلوار

www.alinowrouzi.com

مردانه، خیاطی، دوخت لباس (چیزی که به شدت با تن سر و کار دارد و پر از بار عاطفی است)، عشق و شهوت را با امری آموزشی همچون نمره در هم می‌آمیزد. ژانر آموزشی، در تمام تلاشش برای خنثی‌بودگی، اشاره به جهان خارجی و استفاده از الگوهای منطقی و جهان‌شمول، به دلالت‌گرترین، درونی‌ترین و احساسی‌ترین بیان ممکن استحاله می‌یابد. جمله‌ای که لحظه یکی‌شدگی پیچیده دو ژانر مختلف است، همچون فرزندی که از پدر و مادری با نژادهای مختلف به وجود آمده باشد. همینجاست که دعوتی مؤکد از خواننده می‌شود که در همانندسازی‌اش با شخصیت، قراردادهای ژانری را در برخوردش با هر نوشتاری به پرسش بگیرد.

پایان

علی نوروزی

1400/10/13

www.alinowrouzi.com